



بررسی تطبیقی ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌های صادق چوبک و شیرزاد حسن

سلما ساعدی^۱

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

مسعود معتمدی (نویسنده مسئول)^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

شهرزاد جمالی^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

چکیده

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از نقد ادبی است که به سنجش و بررسی محتوایی و ساختاری میان آثار، عناصر، گونه‌های ادبی، سبک‌ها، دوره‌ها و شخصیت‌های ادبی در یک زبان یا زبان‌های مختلف می‌پردازد. در این راستا ادبیات تطبیقی در هر دوره‌ای افزون بر رویکردهای ساختاری، به مثابه آینه-

۱ . selmasaedi@yahoo.com

۲ . masood.motamedi@gmail.com

۳ . shahroozjamali@gmail.com

ای است که جلوه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را منعکس می‌کند. در این میان، ادبیات فارسی و ادبیات کُردی در عرصه ادبیات تطبیقی، همواره شاهد شباهت‌هایی با هم بوده‌اند. در زمینه ادبیات داستانی، در ایران و کردستان عراق، نویسندگانی چون صادق چوبک و شیرزاد حسن، هر دو از سرآمد نویسندگان و رمان‌نویسان صاحب سبک و تأثیرگذار در ادبیات معاصر به شمار می‌آیند و در این زمینه، آثار ماندگاری بر جای نهاده‌اند. با توجه به این که صادق چوبک و شیرزاد حسن با دیدگاه‌های مشابه به طرح مسائل و مشکلات زادگاه و اقلیم خویش پرداخته‌اند، دو اثر «سنگ صبور» و «تنگسیر» از صادق چوبک، با دو اثر «زنی بر فراز مناره» و «ناتور درّه» از شیرزاد حسن که از معروف‌ترین آثار هر یک از دو نویسنده محسوب می‌شوند، برای بررسی و مقایسه، انتخاب شده‌اند. در پژوهش حاضر سعی بر آن است که با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی شاخصه‌های ادبیات اقلیمی، همچون مسائل جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی در چهار رمان مذکور بررسی شود. نتایج پژوهش حاکی از آن است که شاخصه فرهنگ و جغرافیا از بسامد بالاتری در آثار منتخب برخوردار است.

واژگان کلیدی: ادبیات داستانی، رمان اقلیمی، شیرزاد حسن، صادق چوبک.

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی را برخی از محققان از شاخه‌های تاریخ ادبیات و اکثر پژوهشگران و منتقدان از شاخه‌های نقد ادبی می‌دانند که «به سنجش آثار، انواع، سبک‌ها، دوره‌ها و به طور کلی مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد» (رادفر، ۱۳۸۲: ۱۷). ادبیات تطبیقی در هر دوره‌ای افزون بر رویکردهای ساختاری، به مثابه آینه‌ای است که جلوه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را منعکس می‌کند. این گرایش که ریشه و زادگاهی فرانسوی دارد، در اوایل قرن نوزدهم شکل گرفت. برای نخستین بار (۱۸۲۸) «ویلمن» یکی از اساتید دانشگاه سوربن در درس تاریخ ادبیات خود از تأثیر متقابل ادبیات انگلیسی و ایتالیایی بر ادبیات فرانسه سخن گفت و دانشجویان را به مقایسه ادبیات این کشورها تشویق کرد. پس از ویلمن، «ژان ژاک»، یکی دیگر از اساتید دانشگاه سوربن، راه او

را ادامه داد و به سنجش ادبیات‌های مختلف از جمله شرق و غرب پرداخت. از بین مکتب‌های برجسته و مشهور ادبیات تطبیقی که از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار هستند، از دو مکتب فرانسه و آمریکا، می‌توان نام برد.

مکتب تطبیقی فرانسه به بررسی پیوندهای آثار ادبی از نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام‌بخش تاریخی می‌پردازد. «ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن به نقد و تحلیل اثر ادبی نمی‌پردازد، بلکه تنها خود را در مسائل بیرونی اثر که به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری و بررسی منابع و شهرت و انتشار مربوط است، محصور می‌کند.» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۳) «این مکتب، ادبیات تطبیقی را به مطالعه ارتباط‌های ادبی دو یا چند قوم منحصر می‌کند و زبان را تنها عنصر ممیزه می‌داند که یک ادبیات را از ادبیات دیگر جدا می‌کند و انجام پژوهش تطبیقی میان آن دو را ممکن می‌سازد» (محمدی، ۱۳۸۶: ۵۳)

مکتب تطبیقی آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم، پس از انتقادهایی که بر مکتب فرانسه شکل گرفت، ظهور کرد. «در این مکتب برخلاف مکتب فرانسه که به رابطه تاریخی و یا تأثیرگذاری و تأثیرپذیری تکیه داشت، به تشابه و همانندی میان دو ادبیات تأکید می‌شود. در مکتب مذکور، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری مهم نیست و میان دو نویسنده و یا ادبیات دو کشور رابطه‌ای وجود ندارد» (سیدی، ۱۳۹۰: ۱۵) مکتب مزبور ادبیات را پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش انسانی و هنرهای زیبا می‌داند. «بیشتر تکیه تطبیق‌گران آمریکایی روی ابعاد جهانی مقوله مورد نظر است تا تواریخ جزئی هر ملت» (خان‌محمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۰۴)

داستان اقلیمی در زبان لاتین به نام Regional novel (رمان محلی یا ناحیه‌ای) خوانده می‌شود. (گری، ۱۳۸۷: ۲۷۲) این ژانر ادبی، رمانی است که به کیفیت و مختصات جغرافیایی بومی و ناحیه‌ای وفادار بماند و بر محیط و قلمرو خاصی تمرکز یابد. «در رمان ناحیه‌ای، قلمرو و مردمانی که در آن زندگی می‌کنند، به عنوان پایه و شالوده داستان، به کار گرفته شده است. صحنه وقوع داستان، احتمالاً در شهرکی روستایی یا ایالتی قرار دارد و نویسنده می‌کوشد به درستی و صحت، آداب و سنن، باورها و اعتقادات و فرهنگ توده و تاریخ این شهرک یا

ایالت را نشان بدهد» (میرصادقی و ذوالقدر، ۱۳۷۷: ذیل رمان ناحیه‌ای). با توجه به ویژگی‌های اقلیمی بازتاب یافته در داستان‌های اقلیمی معاصر ایران، می‌توان در تعریف داستان اقلیمی گفت:

داستانی است که به سبب بازتاب گسترده عناصر اقلیمی و محیطی به دو شکل تزیینی و پویا، در طی حوادث و ماجراها، داستان، رنگی محلی و بومی دارد و متعلق به ناحیه‌ای خاص و متمایز از دیگر مناطق است و این عناصر بومی و محیطی عبارت‌اند از: فرهنگ مردم؛ شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه‌ها، شکل معماری منطقه، خوراک‌ها، پوشش‌ها و زبان محلی (لهجه و ساختار زبانی، واژگان و اصطلاحات محلی، ترانه‌ها و سرودها)، شیوه معیشتی، اقتصادی و تولیدی، مکان‌ها و مناطق بومی، محیط و طبیعت بومی، صورخیال اقلیمی (بومی)، تحولات و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی منطقه (مشتاق مهر و صادقی‌شهری، ۱۳۸۹: ۳۱).

بنابراین می‌توان گفت: در ادبیات اقلیمی به شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی یک منطقه پرداخته می‌شود. «به گونه‌ای که این شاخصه‌ها وجوه متمایزکننده این منطقه با سایر مناطق باشد. داستان‌های اقلیمی معمولاً متضمن بیان همه یا بخشی از این شاخصه‌ها، هستند. بر این اساس داستان‌هایی از این دست، می‌تواند مبین فضای شهری، روستایی یا هر دو باشند.» (جعفری، ۱۳۸۱: ۱۴۱-۱۴۰)

یکی از مهم‌ترین دلایل اجتماعی و فرهنگی که در به وجود آمدن ادبیات اقلیمی مؤثر است، روستایی بودن نویسندگان است. بیشتر نویسندگان اقلیمی، روستازادگانی بودند که با مسائل و مشکلات روستا، آشنایی عمیق داشتند و ذهن و زبانشان، متأثر از همان اقلیم بود؛ در نتیجه، وقتی دست به قلم بردند، از آشناترین و ملموس‌ترین مسائل پیرامون خود نوشتند که انسی دیرین با آن داشتند. از میان نویسندگان ایرانی، صادق چوبک و از نویسندگان عراق، شیرزاد حسن به این نوع رمان توجه داشته‌اند و اغلب آثار آن‌ها از نوع داستان‌های اقلیمی است.

در نخستین سال‌های دههٔ چهل، جنبه‌های نوینی از داستان‌نویسی پایه‌ریزی می‌شود. نوع-هایی چون رمان اجتماعی و ادبیات اقلیمی و روستایی آغاز می‌شود. دیگر تهران، نمی‌تواند معرف تمامی ایران باشد و به همین دلیل نویسندگان در جستجوی شیوه‌های دیگر زندگی به مناطق ناشناخته کشور می‌پردازند. سال‌های دههٔ چهل به بعد را می‌توان سال‌های واقعی پیدایش داستان روستایی و اقلیمی دانست (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۳۹۹-۳۹۸)

صادق چوبک یکی از نویسندگان برجسته و سرآمد اقلیم جنوب است. مکتب جنوب ایران به دو حوزه، ادبی خوزستان و شیراز - بوشهر تقسیم می‌شود. صادق چوبک متعلق به مکتب ادبی بوشهر است. او در داستان‌هایش آداب و رسوم، باورها، گویش، دریا، صنعت نفت، نخلستان و اقلیم گرم و شرجی جنوب ایران را مورد توجه قرار داده است.

پس از جنبش ۱۹۹۱ م. کردستان عراق در برابر نسل‌کشی‌های رژیم خودکامهٔ صدام و نیز به جریان افتادن موج بزرگی از تحولات سیاسی - اجتماعی در عراق، نسل‌سومی از نویسندگان پا به عرصه گذاشتند که به شکلی از سبک رئالیستی دو نسل پیش فاصله گرفته و تجربه‌های جهانی ادبیات را با طرح دغدغه مردمان‌گرد به ادبیات وارد کردند. درونمایهٔ این نوع داستان‌ها بر موتیف‌هایی چون نقد قدرت حاکم، نقد جامعهٔ کم‌سواد، انتقاد از رفتار سیاسی برخی از سردمداران کرد، به تصویر کشیدن زندگی روستایی و مشقت‌بار کردها، نقد درگیری‌های سیاسی احزاب کرد و ... استوار است. «شیرزاد حسن یکی از این نویسندگان است که داستان‌هایش در اقلیم کردستان و در سرزمین کودکی‌اش شهر اربیل اتفاق می‌افتد. او می‌کوشد در ضمن روایت داستان‌هایش به شاخصه‌های فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی اقلیم کردستان اشاره بکند» (محمدپور، ۱۳۹۸).

تحقیق حاضر بر اساس مکتب آمریکایی نوشته شده است؛ چرا که هرچند میان دو نویسنده، ارتباط تاریخی و اختلاف در زبان وجود دارد؛ اما هیچ‌گونه تأثیر و تأثری میان آن‌ها برقرار نبوده است و پژوهش حاضر به جهت تشابهاتی که بدون تأثیر و تأثر در مضامین شکل گرفته است، قابل بررسی است؛ به عبارت دیگر با بهره‌گیری از مفهوم ادبیات تطبیقی،

اشتراکات موجود و شیوه واکنش دو نویسنده در دو بستر فرهنگی و زبانی مختلف بررسی شده است و سعی شده است این امر ثابت شود که چوبک و شیرزاد حسن به‌عنوان دو نویسنده برجسته در زمینه ادبیات اقلیمی هر یک به فراخور شرایط خود، تلاش کرده‌اند، شاخصه‌ای از شاخصه‌های اقلیمی را دستمایه تلاش برای اصلاح جامعه قرار دهند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره آثار صادق چوبک نوشته شده است و داستان‌های او را از جهات مختلف بررسی کرده‌اند و پیشینه قابل توجهی در این خصوص در بانک اطلاعاتی کشور وجود دارد و همچنین کتاب‌های باارزشی در خصوص نقد و تحلیل داستان‌های او از جمله «یاد صادق چوبک» نوشته علی دهباشی (۱۳۸۰) و «گزیده داستان‌های کوتاه صادق چوبک» از روح‌الله مهدی‌پور عمرانی (۱۳۷۸) و «نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های چوبک» از حسن محمودی (۱۳۸۲) نوشته شده است؛ اما درباره بررسی مؤلفه‌های ادبیات اقلیمی در رمان تنگسیر چند تحقیق صورت گرفته است. رضا چهرقانی (۱۳۹۵) در مقاله «بازتاب عناصر اقلیمی در رمان تنگسیر» عناصر فرهنگی و جغرافیایی را که در رمان تنگسیر بازتاب یافته است، بررسی کرده است. عایشه سوسار (۱۳۹۱) در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی عوامل و عناصر بومی‌گرایی در رمان‌های معاصر ایران و ترکیه» به بررسی عوامل و عناصر بومی‌گرایی در شش رمان برجسته ادبیات ایران (از جمله تنگسیر) و ترکیه به توصیف و تحلیل ویژگی‌ها و خصوصیات کلی و جزئی بومی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی این دو کشور پرداخته است. یدالله پشبادی ۱۳۹۰ موضوع رساله دکتری خود را «بررسی تطبیقی و تحلیل شخصیت در آثار داستانی ثروت اباطه و شیرزاد حسن از دیدگاه روان‌شناسی و نقد ادبی» قرار داده است و در آن همچنان که از عنوان رساله پیداست، شخصیت‌های داستانی این دو نویسنده را از دیدگاه روان‌شناختی تحلیل کرده است. پشبادی (۱۳۹۶) همچنین در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل اندیشه‌های شیرزاد حسن (بر اساس منتخب آثار داستانی وی)» افکار و اندیشه‌های شیرزاد حسن را در موضوعات مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. آسو

هاشم (۲۰۰۸) در مجله انتقادی چاودیر سلسله گفتگوهای با شیرزاد حسن منتشر کرده که در آن پرده از بسیاری از اندیشه‌ها و افکار نویسنده برداشته است. میوان حلبچه‌ای (۲۰۰۶-۲۰۰۷) نیز تحت همین عنوان، در مجله لوین، درباره این نویسنده، سبک او و اندیشه‌هایش، مطالبی را منتشر کرده است. عبدالخالق یعقوبی (۱۳۸۲) و هیوا قادر (۱۳۸۲) هم به صورت مجزا، گفت‌وگوهایی با شیرزاد حسن در مجله گلستانه منتشر کرده‌اند که می‌تواند در تبیین و تشریح اندیشه‌های این نویسنده، مثمر ثمر واقع شود.

بختیار سجادی نیز در مقاله‌ای با عنوان «سوژه کردی و حصار و سگ‌های پدرم» به بررسی انواع پدر در این اثر از شیرزاد حسن پرداخته است که در سال ۱۳۸۰ در مجله «ده ق = متن» چاپ شده است. همچنین سروش فتحی به بهانه باز نشر ترجمه حصار و سگ‌های پدرم پس از سیزده سال، نگاهی تازه به این اثر انداخته که آبان ۱۳۹۷ در خانه کتاب کردی، مرجع تخصصی کتاب‌شناسی کردی، چاپ و منتشر گردیده است. کافه بوک (kafebook.ir) در سال ۲۰۱۸ به معرفی محتوای کتاب حصار و سگ‌های پدرم از نویسنده پرداخته است؛ اما در مورد مقایسه تطبیقی آثار صادق چوبک و شیرزاد حسن، تاکنون کاری مستقل در ایران و خارج از ایران صورت نگرفته است.

۲-۱. صادق چوبک و شیرزاد حسن

صادق چوبک، در سال ۱۲۹۵ ه.ش در بوشهر به دنیا آمد و تقریباً تمام روزگار کودکی و نوجوانی خود را در جنوب ایران (شیراز، بوشهر و خرمشهر) گذراند. پدرش، اسماعیل آقا از بازرگانان خوشنام بوشهر بود اما او به دنبال شغل پدر نرفت و به کتاب روی آورد. در بوشهر و شیراز درس خواند و دوره کالج آمریکایی تهران را هم گذراند. او به خاطر تسلط به زبان انگلیسی به پیشنهاد الول ساتن، شرق‌شناس معروف، سال دوم خدمت سربازی را به‌عنوان مترجم در ستاد ارتش گذراند و در سال ۱۳۱۶ ه.ش به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. چوبک در سال ۱۳۲۸ در شرکت نفت به‌عنوان مترجم استخدام شد و بعد از بازنشستگی‌اش در سال ۱۳۵۳ به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد و تا زمان مرگش ۱۳۷۷ در برکلی

کالیفرنیا ماند (دستغیب، ۱۳۷۸: ۴۳). از آثار او می‌توان به خیمه‌شب‌بازی، انتری که لوطی‌اش مرده بود، تنگسیر، مجموعه «روز اول قبر»، مجموعه «چراغ آخر» و رمان «سنگ صبور» اشاره کرد.

شیرزاد حسن در سال ۱۹۵۰ میلادی در شهر اربیل در کردستان عراق به دنیا آمد. پس از گذراندن دوره‌های تحصیلی به بغداد رفت و در سال ۱۹۷۴ دوره کارشناسی را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به اتمام رساند. وی پس از فارغ‌التحصیلی در سلیمانیه به‌عنوان معلم مشغول به کار شد. او از کودکی، تحت مراقبت و سواس گونه مادرش بزرگ شد و در ششم ابتدایی در مکتب، قرآن را ختم کرد؛ و تا زمانی که دوره دانشگاه را به پایان رساند، یعنی تا سن بیست و چهارسالگی، در موقعیت‌ها و مجالس و مراسم مختلف برای قرائت قرآن، فراخوانده می‌شد (نک: پشبادی، ۱۳۹۶: ۴۱؛ هلبجه‌یی، ۲۰۰۷: ۳۳؛ حسن، ۲۰۰۹: ۱۱).

شیرزاد حسن در داستان‌نویسی از نویسندگانی چون داستایوسکی، دی. اچ. لورنس و به‌ویژه ساموئل بکت تأثیر پذیرفته و در حوزه فکری و اخلاقی نیز گاندی از الگوهای مهم او بوده است. آثار شیرزاد حسن متشکل از داستان کوتاه، رمان، شعر و ترجمه است. از جمله، آثار او می‌توان به مجموعه داستان‌های تنهایی، گل سیاه، مارلین، رؤیای عنکبوت‌ها، زنی که تو دماغی حرف می‌زند، آینه‌های سرابی، محله مترسک‌ها و پیرپروانه غروبگاهان و رمان‌های دشتستان غزالان شهید، ناتور دره، حصار و سگ‌های پدرم، زنی بر فراز مناره و آخرین شب هبوط عیسی اشاره کرد. او هم‌چنین داستان‌واره کوتاهی به نام تصویر ملاحمزه دارد که به گونه‌ای مقطعی از شرح حال خود و شخصی به نام «ملاحمزه» را که شخصیتی روشنفکر در همسایگی‌شان بوده، در آن گنجانده است (پشبادی، ۱۳۹۶: ۴۱ و ۴۲).

۲. تحلیل و بررسی

۱-۲. توصیف طبیعت بومی

در داستان‌های صادق چوبک، توصیف اقلیم جنوب، اعم از بیابان‌های سوزان، گرما و شدت نور خورشید، پوشش گیاهی خاص، شیوه زیست مردم این منطقه و... بسیار چشمگیر است؛ آن‌چنان که مخاطب با خواندن آثار او، بی‌درنگ متوجه اقلیم و ناحیه مورد بحث در داستان می‌شود. در تنگسیر، مسیر میان «بوشهر» و «بهمنی» بدین گونه توصیف شده است. «جاده سنگی» کشیده و آفتاب تو مغز سرخورده و سفید و مارپیچ از «بوشهر» به «بهمنی» دراز رو زمین خوابیده بود. جاده خالی بود. سبک بود. داغ و خاموش بود. سفیدی آفتاب بیابان با سایه یک پرند سیاه نمی‌شد. «کنار مهنا» گرد گرفته و سوخته و خاموش با برگ‌های ریز و تیغ‌های خنجریش برزخ و خشمگین کنار جاده نشسته بود» (چوبک، ۱۳۵۱: ۹).

توصیف گرمای طاقت‌فرسای هوا و بافت اقلیمی خانه‌ها و لوکه‌ها در نمونه ذیل، به خوبی گرمای سوزان جنوب را در ماه رمضان در ذهن خواننده مجسم می‌کند:

خانه‌های سنگی و عریش‌ها و لوکه‌هایی که از پیش نخل و بوریا ساخته شده بود، رو ماسه‌های اراده‌ای داغ کنار هم نشسته بودند و باد گرم تو گوششان پیچ می‌کرد. چرخ چاه‌های فراوان مثل دار، گله به گله صحرا بر پا بود و صدای جریق جریق آن‌ها تو بیابان ولو بود. هنوز خورشید تو سر و مغز بیابان می‌خورد و هر جا لک سایه‌ای بود، آدمیزادی در آن افتاده بود و از زور روزه و گرما از حال رفته بود (همان: ۲۵).

در نمونه زیر هم نویسنده، خانه محمد را با توجه به مصالح و شکل ظاهری آن برای مخاطب به تصویر می‌کشد.

خانه محمد از سنگ‌های کسار که گوش‌ماهی‌های بی‌شمار رو هر تکه‌اش نقش بسته بود، درست شده بود. این خانه فقط یک اتاق داشت که محمد خودش آن را ساخته بود. سنگ‌ها را با ملاط کلفت و زمخت ماسه و آهک روی هم چسبانده بود. سقف خانه با چندل‌های سرخ کلفت و بوریا ساخته شده بود و بام آن گل‌اندود بود. در آن سامان این خانه، یک خانه اعیانی حساب می‌شد؛ برای این که بیشتر خانه‌ها از پیش نخل و بوریا بودند (همان: ۳۰).

نخلستان و صیفی‌کاری‌های منطقه تنگسیر و دشتستان هم که بیانگر نمونه‌ای از پوشش گیاهی این منطقه هستند (همان: ۳۶).

کسب و کار و تلاش و تکاپوی مردم بندر نشین، در یک صبح زود هم تصویر دیگری است که نویسنده بدان توجه داشته است: «آفتاب بلند شده بود و بازار شلوغ بود. مزدورها برای خالی کردن بارهای کشتی به طرف اسکله و گمرک در تکاپو بودند. حامل‌های نیرومند کازرونی و دوانی با بارهای سنگین و ستر، میان گمرک و تجارت‌خانه‌ها آمد و شد می‌کردند» (چوبک، ۱۳۵۱: ۷۸).

با توجه به این که داستان سنگ صبور به شیوه تک‌گویی درونی و جریان سیال ذهن روایت می‌شود و پرداختن به ذهنیات و امور انتزاعی در اولویت است و کمتر به توصیف بیرونی توجه می‌شود، از این رو توصیف در مقایسه با سایر آثار که به شیوه‌ای غیر از جریان سیال ذهن نوشته می‌شود کمتر نمود دارد، اما با این حال، نویسنده در همین موارد معدود نیز در توصیفات خود از طبیعت بومی جنوب کشور (شیراز و بوشهر) بهره گرفته و رنگی اقلیمی به اثر خویش داده است.

در این داستان، توصیف مستقیمی از منطقه جنوب کشور (شیراز) هست؛ سیف‌القلم در گفت‌وگو با آژان از شهر شیراز و مردمانش چنین تعریف می‌کند: «اما عجب شهر آبادی است شیراز و چه مردمان خوبی دارد» (همان: ۲۶۱) و از زبان آژان به یکی از خصیصه‌های بارز شیرازی‌ها که سستی و کاهلی است، اشاره می‌شود: «دزّی هم حال و حوصله می‌خواد. این مردم حال و دماغ دزّی هم ندارن» (همان: ۲۶۲).

در توصیفات که نویسنده از کنار دریا می‌کند و از گوش‌ماهی، ماسه، هُرم آفتاب و ... نام می‌برد، می‌توان عناصر بومی به کار رفته در آن را مشاهده کرد؛ به‌عنوان مثال، خاطره احمد آقا از دوران کودکی خود و رفتن او و برادرانش به همراه مادر به کنار دریا، برای شستن رخت‌های چرک قابل ذکر است که برگرفته از طبیعت بومی منطقه جنوب کشور است:

روزا با نمم می‌رفتم کنار دریا. نمم یه عالمه رخت چرک، بار الاغ شارجه‌ای می‌کرد و با هم پشت سرش راه می‌افتادیم. به دریا که می‌رسیدیم، نمم می‌نشس رختا را تو آب سبز کف آلود دریا می‌شس و اونارو قایم رو تخته‌سنگ می‌کوفت... اونوخت، اونارو، رو ماسه‌ها پهن می‌کرد. من لنگ بی‌تنبون رو ماسه‌ها گوش‌ماهی جمع می‌کردم و با لاشه پریاله‌هایی که آب دریا اونارو رو ماسه‌ها قی کرده بود، بازی می‌کردم (چوبک، ۱۳۵۲: ۱۸۰)

در داستان ناتور درّه، توصیف طبیعت کوهستانی، نمود یافته است؛ البته مخاطب با خواندن داستان و توصیفات نویسنده، به طبیعت اقلیم کردستان رهنمون نمی‌شود، بلکه به صورت کلی می‌توان شاهد توصیف روستا و طبیعت و اقلیم کوهستانی بود که با چاشنی «تشخیص» خودنمایی می‌کنند؛ از جمله:

دلم به حال درختان تنهای کناره راه‌ها می‌سوخت... نمی‌دانم چرا کوه‌ها بلندی و استقامت گذشته را از دست داده بودند. آن زمان تپه‌های صاف و کوچک را به شکل زن‌های زیبا می‌دیدم و درختان را به شکل گیسوان آنان... اکنون می‌ترسیدم... می‌ترسیدم توفان شدیدی وزیدن بگیرد و کوه‌ها را هم‌چون پشم و پنبه از هم بپاشد (حسن، ۱۳۹۵: ۱۷).

- نسیم ملایم و مطبوع کوهسار به درون اتاق خزید و روی رختخوابم ریخت. بوی اسطبل و کاهدانی سرمستم می‌کرد (همان: ۱۰۷).

- کاش درخت انجیر حیاط خانه ما و شاه‌توت جلوی در خانه شیرین هم مثل همین درخت سرپا مانده و با آهنگ باد می‌رقصیدند (همان: ۴۱).

توصیف یک صبح روستایی با همه زیبایی‌ها و امیدش و نیز به تصویر کشیدن نحوه زیست دآمداری و به گوش رسیدن صدای گوسفندان و بزها... بارها در این داستان منعکس شده است.

از پشت کوه‌ها، آفتابی خجالتی پر می‌کشید و سرازیر می‌شد و اتاق مرا روشن می‌کرد... نخستین بار بود که صدای مع مع و بع بع گوسفندها و بزها را می‌شنیدم... چقدر

به چوپانی سرشکسته شباهت داشتم؛ چوپانی که همه گله‌اش به قعر درّه سرنگون شده و دست‌رنجش به باد رفته است... مادرم خیلی پیش‌تر بلند شده و تنور را آتش انداخته بود... در آن سوی دیوار حیاط، عبور آدم‌ها و الاغ‌ها و اسب‌ها و استرها و گاری‌ها و گله‌ها، کوچه را از هیاهو و ازدحام و زندگی انباشته بود(همان: ۱۱۱).

در نمونه زیر نیز تصویری که شیرزاد حسن توصیف کرده است، با شیوه زندگی عموم کُردهای روستایی که پیشه دامداری دارند، هم‌خوانی دارد؛ ضمن این‌که پوشش زنان کُرد و متانت و سنگینی رفتار آنان را نیز بیان کرده است:

«مردها درباره شکار و چراگاه‌های بیلاقی و سال گرگ‌ها- که لابد در آن سال، گرگ‌ها امان گله‌ها و چوپان‌ها را بریده بوده‌اند- صحبت می‌کردند... بوی زن‌ها که آمیزه‌ای از بوی آشنای بز من و بوی پنیر و شیراز بود، بیماری را از یادم می‌برد. این زنان با سینه‌های آویزان و با شال‌های پهنی که به دور کمر بسته بودند، چنان سنگین و متین جلوه می‌کردند که من از ته دل آرزو می‌کردم ای کاش مادر و خواهر و عمه و خاله من می‌بودند...»(حسن، ۱۳۹۵: ۱۱۴).

۲-۲. صور خیال بومی

ذهن و زبان هنرمند از تأثیرپذیری از محیط و تجربه‌های زندگی بر کنار نیست و بسیاری از شگردهای بلاغی و ادبی به کار رفته در آثارش هم بازتاب ناآگاه - و گاه آگاهانه- محیط طبیعی و اجتماعی اوست. همه این‌ها، نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ مسائل هنری با تجربه‌ها و مشاهدات فردی از محیط زندگی و تأثیرپذیری از زیست‌بوم است. از همین روی، در بررسی داستان‌های اقلیمی، با صورخیالی برمی‌خوریم که رنگ و بویی کاملاً اقلیمی دارند و متأثر از عناصر بومی یک منطقه و زاینده ذهنی هستند که انسی دیرینه با این عناصر بومی داشته است؛ بنابراین در کنار دیگر مشخصه‌ها، صورخیال اقلیمی را نیز باید از ویژگی‌های داستان اقلیمی به شمار آورد(صادقی‌شهپر، ۱۳۹۶: ۱۹۰ و ۱۹۱).

جنوب کشور به دلیل برخورداری از آب و هوای گرم و سوزان، همراه با رنگارهای تند و رعدآسا، بیابان‌های خشک با پوشش گیاهان بیابانی، درختان خرما و نخلستان‌های فراوان، وجود دریا و نیز رود پر آب کارون و انواع ماهی‌ها و پرندگان دریایی، رواج ماهی‌گیری، وجود شرکت‌های نفتی و پالایشگاه‌ها و مردمانی با چهره‌های سوخته و شماییلی ویژه، زمینه‌ساز غالب صورخیال داستان‌نویسان جنوبی گردیده است (نوری و قره‌خانی، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

صادق چوبک در آثارش به اقلیم جنوب توجه ویژه داشته است؛ به ویژه در رمان تنگسیر منطقه بوشهر و توابع آن نمود بارزی در داستان داشته‌اند. چوبک، بیشتر با بهره‌گیری از تشخیص (انسان‌نگاری) و تشبیه عناصر اقلیمی را در این رمان نمایانده است؛ به عنوان نمونه:

- هوای آبکی بندر، همچون اسفنج آبستنی، هُرم نمناک گرما را چکه‌چکه از تو هوای سوزان ور می‌چید و دوزخ شعله‌ور خورشید تو آسمان غرب، یله شده بود (چوبک، ۱۳۵۱: ۹).

- گورستان گداخته دهن‌گشوده ده، روی تپه‌ای کجکی نشسته بود و به محمد نگاه می‌کرد. خارشترهای گرد گرفته آشفته، از لای گورهای نو و کهنه، بیرون زده بود و درخت گز بلند باریکی، با شاخ‌های نازک تنکش، یکه و تنها میان گورستان ایستاده بود و هوا را شلاق می‌کشید (همان: ۲۵).

- از یک تپه‌شنی که مانند نهنگی میان صحرا خفته بود، بالا رفت و سرازیر شد و از تپه بعدی هم بالا و پایین رفت (همان: ۳۳).

- خبر مته آفتو زود پهن میشه (همان: ۶۷).

- ماسه‌ها مانند لعاب دهان موریانه که با خاک آغشته شده باشد، رو زمین خشک شده بود (همان: ۶۸).

- تنگسیرها گله‌به‌گله صحرا، مثل تپه‌های خاک، رو رمل‌های نموک نشسته بودند (همان: ۱۶۷).

- تفنگچی‌های حکومتی چون کنده‌های نخل خشکیده، تو زمین ریشه بند کرده بودند (همان: ۱۸۹).

چوبک در توصیفاتی که از اشخاص و موقعیت‌ها دارد، گاهی از عناصر بومی به‌عنوان مشبّه‌به بهره گرفته است. وجود ماهی، دریا، گوش ماهی، انار و ... زمینه‌ساز صورخیال وی گردیده است؛ به‌عنوان مثال، می‌توان موارد زیر را ذکر کرد.

- «گوهر همش جوونای طاق و جفت رو خودش می‌کشه و مته انار آب‌لمبو شیره‌شون می‌مکه و روز به روز صورتش مته گل انار رنگ و رنگ می‌شه» (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۷).

- «جوون مردم مته تیغ‌ماهی شد، رفت» (همان: ۲۷).

- احمدآقا ضمن بیان خاطرهٔ کودکی، در توصیف سرباز هندی که به او آب‌نبات داده است، دندان‌های او را در سفیدی به گوش ماهی تشبیه می‌کند:

- «ریشش گرد و سیاه و برآق بود. یه هو خندید. دندوناش مته گوش‌ماهی، سفید بود» (همان: ۱۸۰).

زیستگاه گُردان به دلیل برخورداری از آب و هوای سرد و کوهستانی، باد و بوران، دشت‌ها و کوه‌ها با پوشش درختان کوهستانی، گونه‌های مختلف جانوری از گراز و کفتار و آهو و کل کوهی گرفته تا انواع پرندگان مانند کبوتر و بلبل و قناری و سار و گنجشک و قمری و دراج و کبک و باز و تیهو و عقاب، همچنین خزندگانمانند مار و نیز انواع درختان میوه از سیب و هلو و انار و توت و انجیر، بستر مناسبی را برای اغلب صورخیال داستان‌نویسان کردزبان فراهم کرده است.

تشخیص یکی از صورخیال مورد استفاده در این داستان است که برگرفته از طبیعت بومی منطقه یا محیط روستا است که نمونه‌هایی از آن در ذیل ارائه می‌شود:

- «هلوهایی که از ترس پیری زودرس و پرشتاب پاییز، ناگهان بر شاخه‌ها گنبدیده بودند» (حسن، ۱۳۹۸: ۱۱).

- «آن همه و داد و فریاد که از هر طرف باغ را محاصره کرده بود، درختان را بیشتر غمگین می کرد» (همان: ۱۲).
- «به مناره خیره می شدی چون یک مرد بیوه که هاله‌ای از غم دور سرش را پوشانده باشد، به تو می نگریست خاموش و سیاه پوش» (همان: ۵۸).
- تشبیه نیز یکی از صورخیال بسیار برجسته و شاخص در توصیفات نویسنده است که مشبّه به تمام این تشبیهات از عناصر بومی و طبیعت منطقه (پرندگان، حیوانات، خزندگان، درختان و میوه‌ها) و گاهی از محیط روستا برگرفته شده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود:
- «هم چون یک قناری در چنگال بی‌رحم یک عقاب خفه شوی» (همان: ۷).
- «اکنون چقدر به هلویی آویزان، از درخت افتاده، غبار گرفته، گندیده و کرم خورده شیئی» (همان جا).
- «هر دوی شما [= شادی و پری] هم مثل یک قمری و بچه‌اش بودید که از ترس مردان حریص و گوشت‌خوار نمی‌دانستید به کدام سو، پرواز کنید» (همان: ۱۵).
- «[عُمر] رویای سلامت دوباره را دید که با همان توان و چابکی پیشین هم چون گرگ بدود و به دشت و کوه بزند و دیوانه‌وار آخرین شکار خود را صید کند» (همان: ۳۱).
- «کلماتش هم چون صدای ماری خشمگین به گوش می‌آید» (همان: ۳۳).
- «در حالی که [عمر] سیلش را می‌جوید، مثل کبک نری که دور ماده‌اش بگردد و شهرهایش را به زمین بکشد... و نغمه‌خوان قصد آشکار کردن رازی را بکند، آرزومند جوابی از سوی تو که نمی‌شنود...» (همان: ۳۷).
- «قامت بلندت هم آهنگ با گام‌هایت که به زحمت زمین را لمس می‌کردند، چون خرامیدن سروی یا چنار جوانی بود در کنار رودخانه‌ای» (همان: ۴۸).

- «[بهرام] از هراس این جمله، مثل یک حیوان وحشی، چهار دست و پا افتاد و تلاش کرد که هر طور شده خودش را بیرون بکشد... دردمندانه مثل کل کوهی که زیر تیغ باشد، خرناس می کشید» (همان: ۱۲۴).

- «دردی جانکاه هم چون مار در رگ‌هایش می پیچد و خزان و پیچان با جریان خون راه خود را باز می کند تا نیش زهر آلودش را در جسمش فرو کند» (همان: ۱۲۵).

۳-۲. مکان‌های بومی

با نظر به این که حوادث داستان سنگ صبور در شهر شیراز رخ می دهد و خاطرات کودکی احمد آقا به شهر بوشهر مربوط می شود، چوبک به منظور برجسته ساختن رنگ اقلیمی، مکرر از مناطق و مکان‌های بومی و محلی این مناطق، به ویژه شیراز، نام می برد:

- بازم تو «مسجد نو» دیدمش. هر روز تو «مسجد نو» و «بازار شاه چراغ و سید میراحمد» و «بازار حاجی» و «بازار وکیل» برای خودش پرسه می زنه و پلاسه (چوبک، ۱۳۵۲: ۳۹).

- تو «محلّه لب آب» یه خونه گنده‌ای با هفت هشتا اتاق اجاره کرده و یه اتاقش رو فرش کرده توش زندگی می کنه (همان: ۴۴).

با توجه به این که رویدادهای رمان تنگسیر در منطقه دشتستان و بوشهر رخ می دهد، چوبک به جهت تقویت رنگ اقلیمی، پیوسته از مکان‌های بومی و محلی جنوب کشور یاد می کند:

- بغل کارخانه آب شیرین کنی، کارگاه آهنگری و تراشکاری بود که خودش، سال‌ها در آن کار کرده بود و برای راه آهن «برازجون» و «بوشهر» ابزار یدکی، تراشیده بود (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۸).

- من با دسّ خودم تو جنگ «تنگک» (= بخشی از دشتستان) با همین تفنگ مارتینی که تو خونه دارم، پونزه تاشون را کشتم، خدا رحمت کنه ریس علی که شیرمرد بود و دیگه مِش آدم پیدا نمی شه (همان: ۲۲).

- آگه همین حالا به بلم ماهیگیری جلوم سبز شد، چکار کنم؟ اما خویش اینه که کسی این طرفا برای ماهیگیری نیما. همه میرن طرفای «باسیدون» (= محلی است در لب دریای بوشهر) (همان: ۱۷۵).

در داستان «زنی بر فراز مناره» از مکان‌ها یا مناطق بومی طوری نام برده شده که قدمت شهر اربیل با مناره بلند کهن و بافت محله شهر بخش بزرگی از فضای داستان را پر کرده است، تنها در یک مورد که شادی از خاطرات خود با عمر می‌گوید، اشاره‌ای به خاطره‌گویی عمر درباره کوه، جنگل و «تپه زوزگ» - افزون بر تپه، نام منطقه‌ای است - می‌کند:

بی‌اختیار از شکار آهو می‌گذشت و به جنگل‌های خارج و کوه و زوزگ می‌رسید (حسن، ۱۳۹۸: ۷۷).

۴-۲. نام‌گذاری شخصیت‌ها با لهجه محلی

هنجارگریزی، گریز از قواعد حاکم بر زبان هنجار و عدم مطابقت و هماهنگی معانی با زبان متعارف است (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۴۴۵). اگر نویسنده ساخت‌هایی را از گویش خویش که در زبان هنجار نیست در متن خود بیاورد، به هنجارگریزی گویشی دست زده است. استفاده از واژگان محلی افزون بر اینکه آن‌ها را زنده نگه می‌دارد و ظرفیت‌های زبان را افزایش می‌دهد، خود یکی از عوامل یاری‌کننده نویسنده در حفظ روانی جریان خلاقیت داستان است (عباسی، ۱۳۷۸: ۱۲۰).

در رمان سنگ صبور نام‌های خاص اشخاص و القاب آن‌ها با تلفظ محلی نوشته شده است. بدیهی است نویسنده با برگزیدن نام‌ها و القاب بومی ضمن آن که به مخاطب کمک می‌کند، نزدیکی و الفت بیشتری با اثر احساس کند، از سوی دیگر، به تقویت فضای داستان و رنگ اقلیمی آن کمک می‌کند. از ویژگی‌های اسامی مذکور در داستان، القاب «کل» و «میرزا» است که در ابتدای اسامی مردان آورده شده که گاهی به صورت «میز» و «آمیز» نیز تلفظ می‌-

شود:

- «کل» (= مخفف کربلایی): «اووخ زیر بازارچه عروس کل عباس گرفتم به حرف» (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۸۴).
- «میرزا»، «آمیرزا» (گاهی به صورت مخفف «میز» و «آمیز» نیز تلفظ می‌شود): «بچه مال من نیس، مال میرزا حسین تون تابه» (همان: ۳۱).
- در رمان تنگسیر، بسیاری از واژگان با گویش دشتستانی که با زبان معیار، تنها در ساحت آوایی تفاوت دارند، آورده شده‌اند. (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۲: ۳۲) نام‌های خاص و القاب با تلفظ محلی نوشته شده‌اند؛ بدون تردید، بدین گونه مخاطب هم‌ذات‌پنداری بیشتری با اثر دارد و فضای داستان و رنگ اقلیمی آن تقویت شده است.
- «زار» (= زائر): این همون زار محمد تنگسیر نبود که دم دروازه دکون جو فروشی داشت؟ (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۲).
- «زیره» (= زن زائره): زیره! برای چیه که همیشه نون اول خوب از کار در نمیا و خراب میشه؟ (همان: ۱۱۲).
- «الو» (= علی): الو بیا تفنگارو جمع کن ببر بریز صحرا! (همان: ۱۸۷).
- شیرزاد حسن در داستان ناتور درّه، اغلب نام‌هایی را که در میان گردان مرسوم است، آورده است:
- «هیرو خاتون» با لباس مشکی میانه‌ای نداشت و همیشه در مراسم ختم، روپوش‌های سیاه زن‌ها را کش می‌رفت و آن‌ها را دزدکی پاره می‌کرد... «عایشه خانم» جلوی چشم مردها، توی آب چشمه، غسل می‌کرد (حسن، ۱۳۹۵: ۴۱).
- نقش ابلیس را هر بار به «ضرار» می‌سپرد و او با صدای زنگ زده‌اش در گوش حوای کلاس، پچ‌پچ می‌کرد (همان: ۵۸).
- او علاوه بر من، «هیوا» و «خبات» و شیرزاد را هم تنبیه می‌کند (همان: ۶۲).
- آقای «سیروان» وقتی فهمید که من توجه همه شاگردان کلاس را به سوی کفترها جلب کرده‌ام... لگدی به پشتم زد و به تخته چسپاندم (همان: ۶۳).

- بز زنگوله‌ای به گردن دارد و پیشاهنگ همه بزها و گوسفندها شده و حتی «سیامند» هم در پشت سر او حرکت می‌کند (همان: ۸۷). در زنی بر فراز مناره شادی، شخصیت اصلی داستان، اسامی مخفف زنانی را بر زبان می‌آورد که زمانی دوشادوش همسرانشان در سنگر مبارزه علیه دیکتاتوری بعث بودند: «آن هم بازی و بزم و سرگرمی تازه، لذت بخش و ضد اخلاقی بعضی از دوستان توست که زمانی با هم فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی داشتید. حالا شکر خدا از زیرزمین‌های تاریک و غارهای تنگ بیرون آمده و هوای آزادی را تنفس می‌کنند. دیگه زشته به فاطمی و عطیه و بسی و گیسو و ملیحه و خدیجه عشیره راضی شوند، نمی‌شود در جشن و مناسبت‌های اجتماعی زنانی را با خود ببرند که آفتاب و برف و باران و گردباد و سرد و گرم دنیا زیبایشان را تباه کرده است. نمی‌شود در تالارها و سالن‌های جشن و شادی سر میزی بنشینند که مرده‌ای شوخ و شنگشان نشسته‌اند» (حسن، ۲۰۱۱: ۱۶۲) و از رفتار مسئولین به حکومت رسیده که مبارزان دوره پیش بودند، انتقاد می‌کند و نام‌های دختران و زنان جوان همراه آنان را که نماینده نسل دوره رهایی‌اند، به طور کامل نقل می‌کند: «برازنده‌تر است که زنانشان را بناز و پریزاد و شهین و هتاو و گزنگ و فریشته و هلاله و گلاله بنامند... این طور نیست؟... مردانی که تا در زیرزمین و سوراخ غارها بودند، زنان قبلیشان خانم‌های شجاع و شیرزن کوه و مبارزه بودند» (همان: ۱۶۳-۱۶۲)

۲-۵. مسائل و وقایع تاریخی

رمان تنگسیر زمانی چاپ شد که ایران دچار ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی شده بود. قیام پانزده خرداد و پیامدهای آن خیزشی بود علیه حکومت، پس از ده سالی که با انجام کودتای ۲۸ مرداد، مستبدانه همه امور کشور را در کنترل خویش گرفته بود. چوبک با انتشار تنگسیر، اثری پدید آورد که می‌توان در زمینه ادبیات مقاومت درباره‌اش سخن گفت (عسگری، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

واقعه‌ای تاریخی که در رمان تنگسیر بدان اشاره شده و شخصیت اصلی داستان (= زار محمد) بارها از آن یاد می‌کند، قیام «رئیس علی دلواری» علیه انگلیسی‌ها است: محمد زورمند و دلیر بود. زیر بار زور نمی‌رفت. تو جنگ‌های تنگک، دوش به دوش رئیس علی دلواری با انگلیسی‌ها جنگیده بود و خود او بود که وقتی رئیس علی تیر خورد، او را بغل زده و از میدان جنگ برده بودش تو نخلستان و رئیس علی سرش تو دامن محمد بود که وصیت کرد و جان داد (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۷۶-۱۷۵).

شیرزاد حسن در رمان «زنی بر فراز مناره» به قیام ایلول اشاره می‌کند. در سال ۱۹۵۸م/ ۱۳۳۶ش، رژیم پادشاهی عراق که مورد حمایت دولت انگلیس بود با کودتای عبدالکریم قاسم، ساقط شد.

این امر مورد استقبال کردها قرار گرفته و کردها در ابتدا از عبدالکریم قاسم حمایت کردند؛ اما به تدریج روابط بین قاسم و کردها به تیرگی گرایید تا جایی که در سال ۱۹۶۲م/ ۱۳۴۰ش قیامی مسلحانه به رهبری ملا مصطفی بارزانی با هدف کسب خودمختاری در کردستان عراق آغاز شد که به شورش ایلول معروف است (سعیدی، ۱۳۹۴: ۳۳).

شادی خطاب به بهرام از قیام ایلول و از جنگاوری عمر در آن قیام و شیفتگی‌اش به پیش مرگ قدیمی‌ای چون او یاد می‌کند. «تا جایی که دلم خواسته به پیش مرگی قدیمی شوهر کنم... پیرمردی که از قیام ایلول جنگاور بود و با قدیمی‌ترین تفنگ رشوکه و حوسکه جنگیده است» (حسن، ۱۳۹۸: ۸۱).

شادی در گفت‌وگویی که با بهرام دربارهٔ دوستان قدیمی و اطلاع از حال آنان دارد، اشاره‌ای هم به جنگ ایران و عراق، جنگ ایران و کویت و نیز جنگ احزاب کرد در اقلیم کردستان دارد:

زمانه همه را از هم جدا کرد. یکی سفر کرد و مثل تو آوارهٔ کشورها شد. دختر و پسر... یکی شوهر کرد، یکی زن گرفت و روزگار مشغولش کرد. آن‌هایی هم که در جنگ‌های

ایران و عراق و ایران و کویت در گردباد بیابان‌ها یا آتش جهنم احزاب خودمان سوختند، چه در کوه و چه در شهر... خودت بهتر می‌دانی در این کشور چه اتفاقی افتاد و پس از آن همه قیامت چه دوزخی برپا شد و شعله‌ور گشت (همان: ۷۴).

۶-۲. آداب و رسوم و باورهای عامّه

یکی از اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی چوبک، انتقاد از جهل و خرافه است. باورهای خرافه-ای که گاه منجر به از هم پاشیدن بنیان خانواده می‌گردد و مسائلی چون خیانت، فقر، بدبختی، فحشا و نظایر آن را به دنبال می‌آورد که در یک رابطه در هم تنیده و تنگاتنگ با هم قرار دارند. با توجه به این که شخصیت‌های داستان سنگ صبور از اقشار فرودست جامعه انتخاب شده‌اند، طبیعتاً آداب و رسوم و باورهای خرافی و مذهبی در بین آن‌ها جلوه بیشتر و بارزی دارد. یکی از این آداب و رسوم آماده کردن وسایل لازم برای زایمان و انجام مقدماتی برای محفوظ نگه داشتن زائو و نوزاد از خطر آل است. در عبارات زیر، جهان‌سلطان انجام این آداب و رسوم را قبل از تولد کاکل‌زری چنین بیان می‌کند:

خودم با دسّ خودم واسش خشت بسّم، رختکاش رو آوردم، نظر قربونی و چل بسم‌الله و بین و بترک و چشم باباقوری و دندون گرگ و نمک تبرزه و کس گفتار واسش بند کرده بودم و حاضر و آماده گدوشته بودم که بندازم گردنش. کاجی واسش پختم. نیل آوردم خودم رو دیوار چپ و راسّ کشیدم. هنوزم تو اتاق رو به قبله‌ای نشونی که خودم با نیل واسیه کاکل‌زری کشیدم هسّ (چوبک، ۱۳۵۲: ۹۴).

از دیگر آداب و رسومی که برای حفاظت نوزادان و کودکان خردسال از چشم‌زخم انجام می‌شود، آویزان کردن چل بسم‌الله از گردن و انداختن النگوی فولادی بر دست نوزاد یا کودک است. در بخشی از خاطرات کودکی احمدآقا به این آداب و رسوم اشاره شده است؛ آنگاه که او از بیماری برادر کوچکش، حمید و دفن کردن او به دست «کرم»، نوکر خانه پدری‌اش، سخن می‌گوید: «کرم با دیلم قبر کوچکی کند و حمیدرو با رخت و چل

بسم الله تو گردنش و النگوی فولادی که برای نظر قربونی تو میچ دستش بود گزشت تو قبر» (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۳۱).

برخی از باورهای عامه را باورهای مذهبی تشکیل می‌دهد. برخی از باورهای عامه مذهبی را می‌توان در سخنان بلقیس شاهد بود؛ بلقیس وقتی از صیغه‌روی‌های متعدد گوهر و خوش-گذرانی‌های دنیوی او حرف می‌زند، بنا به باوری مذهبی، صیغه مرد مسلمان شدن و بخصوص سید را سبب بهشتی شدن فرد قلمداد می‌کند: «هر کی صیغه مرد مسلمون بشه، جاش تو بهشته. اگه سید باشه که دیگه چه بهتر» (همان: ۲۷).

برخی دیگر از باورهای منعکس شده در داستان، مربوط به درمان است؛ به عنوان مثال، یکی از راه‌های درمان پرش پلک چشم، چسباندن کاه بر روی پلک است. وقتی که مادر احمدآقا از زن گرفتن دوم همسرش و طلاق دادن خود آگاه می‌شود، از شدت گریه پلک چشمش می‌پرد و برای درمان آن، تکه‌ای کاه بر روی آن می‌گذارد. احمدآقا این خاطره از دوران کودکی خود را چنین بیان می‌کند: «نم سرش دستمال بسته بود و رو پلک چشم چپش یه تکه کاه با تُف چسبونده بود، برای این که پلک چشمش از زور گریه می‌پرید» (همان: ۲۰۳).

برخی از باورهای مطرح شده در داستان را باورهای خرافی، تشکیل می‌دهند که به عنوان مثال، می‌توان به این موارد اشاره کرد: بر اساس یک باور خرافی، اگر کس در حرم، خون دماغ شود، نشانه حرامزاده بودن وی است. رد پای این باور خرافی را می‌توان در داستان زندگی گوهر و کاکل‌زری مشاهده کرد (همان: ۳۰).

از جمله باورهای عامیانه‌ای که در رمان تنگسیر آمده، اعتقاد شخصیت‌ها به «جن» و «از ما بهترون» است؛ چنان که زار محمد با خود نجوا می‌کند که همین چن سال پیش بود که درخت خود به خود آتش گرفت؛ بعد خودشم کور شد. از ما بهترون خودشون آتشش زده بودن. بعد دوباره سبز شد. از اولشم بهتر. می‌گن جنای «ظلم‌آباد» اومده بودن خواستگاری یکی از ما بهترونای «کنار مهنا» و اینا دخترشون را به اونا نداده بودن و داده

بودنش به پسر جنّای «جبری»، اون وخت شب عروسی جنّای «ظلم آباد» اومده بودن و درخت را آتش زده بودن.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۵).

عامّه مردم، برخی از درختان کهن سال را نظر کرده می دانستند و حاجت و مراد خود را به واسطه آن درخت طلب می کردند؛ پس برای گرفتن حاجت، پای آن شمع روشن می نمودند و پارچه هایی به شاخه های آن می بستند. چوبک به این باور عامیانه در تنگسیر اشاره کرده است: هم چنان که [زار محمد] خوابیده بود از پایین به دخیل ها و لته های رنگ و وارنگی که به شاخه های درخت بسته بودند، نگاهی کرد و کنده سوخته طاقچه مانند درخت و ته شمع های اشک ریخته تو سری خورده آن، تو سرش جان گرفت. آن جا را خیلی دیده بود و توش شمع روشن کرده بود (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۵).

شیرزاد حسن در رمان «زنی بر فراز مناره» اشاره زیادی به آداب و رسوم و باورهای عامّه نکرده است؛ اما در خلال داستان در آن بخش که مربوط به یادآوری خاطره ختنه کردن شادی در دوران نوجوانی است، می توان به آداب و رسوم برخی از مناطق گردنشین در خصوص ختنه کردن دختران پی برد و با آن آشنا شد. عبارات ذیل که از زبان راوی سوم شخص نقل می شود، خاطره ختنه کردن شادی را با جزئیات بیان می کند:

هر یک از زنان، دنبال تیغی پنهان شده در سوراخ دیوارها می گشت، چاقویی کوچکی و تیز که مو را بزند. بوی گوشت خام گربه ها را به حیاط خانه می کشاند، روی پشت بام ها ده ها پسر نوجوان و دختر دم بلوغ بهت زده به هم تنه می زدند، پدرها نیستند... برادران بزرگ تر هم... پیرزنان تهدیدکنان که آلت پسران را می برند تیغ به دست آنان را دنبال می کردند تا از آنجا بروند... بچه ها سر اینکه کدام یک بتوانند از سوراخ دیوارها و بین پیرزنان و مادران، وسط ران دختران را ببینند دعوا می کردند. چنان پاهایشان را از هم باز می کنند که گویی پاره می شوند... پس از بسم الله و دعا و الله گفتن، به طمع زن و تخمک (توو)... با چاقو یا تیغی زنگار گرفته و کند یک تکه گوشت می برند، جیغ و داد دخترکان به عرش اعلا می رسد (حسن، ۱۳۹۸: ۱۳۷-۱۳۹).

آداب و رسوم دیگری که در ضمن داستان به آن اشاره می‌شود - البته ممکن است در سایر نواحی و مناطق دیگر هم وجود داشته باشد- بردن میّت به در خانه محل سکونتش پیش از انجام آیین کفن و دفن است:

چه کابوس سیاهی است که هرگز اجازه نمی‌دهد، آرامش داشته باشد. در حین فرار زیر پای جمعیتی می‌افتد که دیوانه‌وار در آن محله به غارت و سرقت افتاده‌اند. هم‌چون یک میّت، پیش از آن که بمیرد، خانواده و وابستگان التماس می‌کنند برای آخرین بار به دم در خانه خودش بزنند... و آخرین نگاه و آخرین خداحافظی پیش از آن که به خاکش بسپارند (همان: ۱۴۱).

شیرزاد حسن در رمان ناتور دره به باورها و انگاره‌های ذهنی کردهای عراق بیشتر توجه کرده است. صدایی که از چاه شنیده می‌شود، صدای اجنه ساکن در چاه است (حسن، ۱۳۹۵: ۲۴)، همراه داشتن انگشتر فیروزه‌ای از چشم‌زخم جلوگیری می‌کند و سه مرتبه چرخاندن آن در انگشت باعث انبساط خاطر و رفع دل‌تنگی می‌شود (همان: ۳۲)، چسبیدن سنگریزه‌ها بر سنگ مزار امامزاده نشانه برآورده شدن حاجت است (همان: ۴۱)، انداختن سنگ در داخل ننوی آویزان بر درخت کهنسال امامزاده توسط زنان علاقه‌مند به بارداری، به تپش افتادن قلب آنان همزمان با جنبش نو و دربرگرفتن این تپش، تمام بدن را و آرام گرفتن در زهدان به معنی برآورده شدن حاجت آنان در مورد باروری است (همان: ۴۲)، سرکشی حیوان (بز) چموش و رفتن او از کوره‌راه‌ها، نشانه حلول روح شیطان در وجود اوست (همان: ۴۷)، درد زایمان زنان و ریش و سبیل در آوردن مردان به دلیل گناهی است که آدم و حوا با خوردن میوه درخت ممنوعه مرتکب شده‌اند (همان: ۶۷)، عدم اظهار پشیمانی و توبه به هنگام رسوخ افکار پلید و وساوس شیطانی، باعث کور شدن فرد به وسیله خدا می‌شود (همان: ۱۲۹)، نذر و نیاز کردن، امامزاده رفتن، آویختن نظر قربانی و چش باباقوری و چل بسم‌الله و نمک تبرزه و دندان بیر به گردن و کتف و سینه بیمار برای درمان کردن بیماری و شفای بیمار (همان: ۱۱۵).

۳. نتیجه گیری

پیشینه فرهنگی کردهای عراق با فرهنگ ایران بزرگ، انکارناپذیر است. مردم این دو اقلیم در بسیاری از آداب و رسوم و باورها و نیز شرایط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... بستری نزدیک به هم دارند. از دیدگاه ویژگی‌های اقلیمی و بازتاب رنگ محلی در داستان، در مجموع، چوبک اقلیم جنوب ایران را بهتر به مخاطب شناسانده است. هرچند شیرزاد حسن هم کوشیده به رنگ اقلیمی توجه ویژه کند؛ اما چون در این مقاله ترجمه آثار او مد نظر بوده است، دقیقاً نمی‌توان بیان داشت که او از واژگان و اصطلاحات محلی اقلیم کردستان و یا شهری خاص نسبت به مناطق دیگر بهره برده است یا خیر؟! اما چوبک از لهجه جنوب ایران و واژگان و جملات محلی بسیار سود جسته و گاه در پایان برخی از چاپ‌های داستان‌هایش، به جهت آشنایی دیگر ایرانیان با گویش محلی بوشهر و دشتستان، فرهنگ‌نامه‌هایی آورده شده است؛ البته ترجمه و چاپ آثار شیرزاد حسن به قدمت آثار صادق چوبک نیست و گرنه در جای خود تهیه یک فرهنگ از واژگان و اصطلاحات محلی را می‌طلبد. نکته دیگر این که بسامد توصیف طبیعت و صورخیال بومی و هم‌چنین جلوه آداب و باورهای عامیانه نیز در داستان‌های چوبک نمایان‌تر است. نام‌های محلی و تلفظ خاص اسامی در مقابل گویش معیار در آثار هر دو نویسنده، قابل مشاهده است. در آثار هر دو نویسنده ناهنجاری‌ها و آداب ناپسند جامعه سنتی، به چالش کشیده شده و نویسندگان با تصویر نامناسبی که از این رسوم و باورها به دست داده‌اند، می‌کوشند به مخاطب بفهمانند که بایستی آداب و رسومی را که خلاف اصول انسانی است، از فرهنگ غنی خود سترده و بر جنبه‌های مثبت فرهنگی تأکید بکنند.

منابع

کتاب

- انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی (۲)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۱)، تنگسیر. چاپ سوم. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- _____، (۱۳۵۲)، سنگ صبور، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- حسن، شیرزاد، (۲۰۱۱)، ژنیک به سه ر مناره وه، سلیمانی. www.sherzadhassan.com

- _____، (۱۳۹۵)، ناتور درّه، ترجمه رضا کریم مجاور، تهران: افراز.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۷۸)، نقد آثار چوبک، تهران: نشر ایما.
- سجادی، بختیار. (۱۳۸۰)، سووژه کوردی و چه شنه کانی باوک له حه سار و سه گه کانی باوکم له شیرزاد حه سه ن، گوواری ده ق، سالی دووه م، ژماره ی دووه م.
- سوسار، عایشه، (۱۳۹۱)، بررسی عوامل و عناصر بومی‌گرایی در رمان‌های معاصر ایران و ترکیه (با تأکید بر تنگسیر، نفرین زمین، سووشون، قویوجا کلی یوسف، یلجو نریه گدیورسون و حضور)، پایان-نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- عسگری حسنکلو، عسگر، (۱۳۸۹)، نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- فتحی، سروش. (۱۳۹۷)، خانه کتاب کردی، مرجع تخصصی کتاب‌شناسی کردی. Kafebook.ir
- گری، مارتین، (۱۳۸۲)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ترجمه منصوره شریف‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدی، ابراهیم، (۱۳۸۶)، ادبیات تطبیقی، ترجمه هادی نظری منظم، تهران: نشر نی.
- محمدپور، کاوان، (۱۳۹۸)، مقدمه‌ای بر ادبیات داستانی کردستان عراق، سایت وینش.
- محمودی، حسن، (۱۳۸۲)، نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک، تهران: روزگار.
- مهدی‌پور عمرانی، روح‌الله، (۱۳۷۸)، گزیده داستان‌های کوتاه صادق چوبک، تهران: روزگار.
- میرصادقی، جمال و میمنت ذوالقدر، (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران: مهناز.
- میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۰)، صدسال داستان‌نویسی در ایران، تهران: چشمه.
- ندا، طه، (۱۳۸۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه هادی نظری منظم، تهران: نشر نی. چاپ اول.

مقالات

- جعفری قنواتی، محمدجواد، (۱۳۸۱)، در قلمرو ادبیات اقلیمی، کتاب ماه و ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵-۶۶.
- خان‌محمدی، علی‌اکبر، (۱۳۷۶)، نقش ادبیات تطبیقی در روابط بین‌الملل، نشریه سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۴۴، صص ۱۱۱۳-۱۰۹۷.
- رادفر، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، ادبیات تطبیقی در ادبیات معاصر ایران، سخن عشق، سال پنجم، شماره سوم، صص ۱۷-۲۷.

- رضایی باغبیدی، حسن، (۱۳۸۲)، شیرازی باستان، گوهر گویا (پژوهش‌های ادب عرفانی، شماره اول، صص ۶۳-۵۲).
- سعیدی، مدرس، (۱۳۹۴)، بررسی ابعاد و دامنه‌های مهاجرت کردهای عراق به ایران در دهه ۱۳۵۰ شمسی، خردنامه، شماره ۱۵، صص ۵۳-۳۱.
- قادر، هیوا، (۱۳۸۲)، «من و همه قهرمان‌های: گفت‌وگوی هیوا قادر با شیرزاد حسن»، ترجمه عبدالله کیخسروی، گلستانه، سال پنجم، شماره ۵۳، صص ۱۶-۱۸.
- مشتاق‌مهر، رحمان و صادقی‌شهپر، رضا، (۱۳۸۹) «ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی شمال ایران»، گوهر گویا، شماره ۲۴، زمستان، صص ۲۹-۵۶.
- نوری، علی و قره‌خانی، علی. (۱۳۹۰)، «تشییهات اقلیمی در داستان‌های شمال و جنوب ایران». پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا). سال پنجم، شماره چهارم، زمستان، صص ۱۷۵-۱۹۶.
- ولک، رنه و وارن، آوستن، ۱۳۷۳، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هاشم، آسو، (۲۰۰۸)، «گفت‌وگو با شیرزاد حسن»، چاودیر، شماره‌های ۱۱۶-۱۲۵.
- هه‌لججه‌یی، مریوان، (۲۰۰۷)، «وتوویر له گهل شیرزاد حه‌سه‌ن [= گفت‌وگو با شیرزاد حسن]»، وولوبین، شماره ۴۶، صص ۳۴-۳۷.
- یعقوبی، عبدالخالق، (۱۳۸۲)، «گفت‌وگو با شیرزاد حسن»، گلستانه، سال پنجم، شماره ۵۳، صص ۵-۷.

Sources

Book

- Anousheh, Hassan, (۱۹۹۷), Persian Literary Dictionary (۲), Tehran: Printing and Publishing Organization.
- Chubak, Sadegh, (۱۳۵۱), Tangsir. Third edition. Tehran: Javidan Publishing Organization.
- _____, (۱۳۵۲), Sang Saboor, second edition, Tehran: Javidan Publishing Organization.
- Hassan, Shirzad, (۲۰۱۱), The Genet of the Three Minarets, Soleimani. www.sherzadhassan.com

- _____, (۲۰۱۶), *Nature of the Valley*, translated by Reza Karim Mojavar, Tehran: Afraz.
- Dastgheib, Abdolali, (۱۳۷۸), *Critique of Chubak's works*, Tehran: Ima Publishing.
- Sajjadi, Bakhtiar. (۲۰۰۱), *The Kurdish subject and what is the source of Bauk in Ha Sars and three of Baukum in Shirzad Ha Shan, Govari Deh, the second year, the second number.* -Sosar, Ayesha, (۲۰۱۲), *A Study of the Factors and Elements of Indigenoussness in Contemporary Iranian and Turkish Novels (with Emphasis on Tangsir, The Curse of the Earth, Suvshun, Quyojakli Yousef, Yaljo Narya Gdiverson and Presence)*, PhD Thesis And Persian Literature of Tarbiat Modares University of Tehran.
- Asgari Hassankloo, Asgar, (۲۰۱۰), *Social Critique of Contemporary Persian Novel*, Tehran: Morvarid, Second Edition.
- Fathi. Soroush. (۱۳۹۷). *Kurdish Book House. a specialized reference for Kurdish bibliography.* Kafebook.ir
- Gray. Martin. (۲۰۰۳). *Dictionary of Literary Terms.* translated by Mansoureh Sharifzadeh. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Mohammadi. Ebrahim. (۲۰۰۷). *Comparative Literature.* translated by Hadi Nazari. Tehran: Ney Publishing.
- Mohammadpour. Kavan. (۱۳۹۸). *Introduction to the fictional literature of Iraqi Kurdistan.* Winsh site.
- Mahmoudi. Hassan. (۲۰۰۳). *Critique and Analysis and Selection of Sadegh Chubak Stories.* Tehran: Roozgar.
- Mahdipour Omrani. Ruhollah. (۱۹۹۹). *Selection of Sadegh Chubak Short Stories.* Tehran: Roozgar.
- Mir Sadeghi. Jamal and Meymant Zolghadr. (۱۹۹۸). *Dictionary of the Art of Fiction.* Tehran: Mahnaz.
- Mir Abedini. Hassan. (۲۰۰۱). *One Hundred Years of Fiction Writing in Iran.* Tehran: Cheshmeh.
- Nada. Taha. (۲۰۰۴). *Comparative Literature.* translated by Hadi Nazari Manzam. Tehran: Nashr-e Ney. First Edition.

Articles

- Jafari Qanavati. Mohammad Javad. (۲۰۰۲). In the Realm of Climate Literature. Book of the Month. and Literature and Philosophy. No. ۶۶-۶۵.
- Khanohammadi. Ali Akbar. (۱۹۹۷). The Role of Comparative Literature in International Relations. Journal of Foreign Policy. Eleventh Year. No. ۴۴. pp. ۱۱۱۳-۱۰۹۷.
- Radfar. Abolghasem. (۲۰۰۳). Comparative Literature in Contemporary Iranian Literature. Sokhan Eshgh. fifth year. Third issue. pp. ۱۷-۲۷.
- Rezaei Baghbidi. Hassan. (۲۰۰۳). Shirazi Bastan. Gohar Goya (Research in Mystical Literature. No. ۱. pp. ۶۳-۵۲.
- Saeedi. Modarres. (۲۰۱۵). A Study of the Dimensions and Scopes of Iraqi Kurdish Migration to Iran in the ۱۳۵۰s. Khordnameh. No. ۱۵. pp. ۵۳-۳۱.
- Qader. Hiva. (۲۰۰۳). "Me and all the heroes: Hiva Qader's conversation with Shirzad Hassan". translated by Abdullah Kaykhosravi. Golestaneh. fifth year. No. ۵۳. pp. ۱۶-۱۸.
- Moshtaghmehr. Rahman and Sadeghiehshapar. Reza. (۲۰۱۰) "Climatic characteristics in fiction writing in northern Iran". Gohar Goya. No. ۲۴. Winter. pp. ۲۹-۵۶.
- Nouri. Ali and Qarahkhani. Ali. (۲۰۱۱). "Climatic similes in the stories of northern and southern Iran". Journal of Persian Language and Literature (Gohar Goya). Fifth Year. Fourth Issue. Winter. pp. ۱۷۵-۱۹۶.
- Volk. René and Warren. Austen. ۱۳۷۳. Literary Theory. translated by Zia Movahed and Parviz Mohajer. Tehran: Scientific and Cultural Publications. Hashem. Aso. (۲۰۰۸). "Conversation with Shirzad Hassan". Chavdir. No. ۱۱۶-۱۲۵.
- Halabjaei. Marivan. (۲۰۰۷). "Vetoviz le gahol Shirzad Hohnsun [= Conversation with Shirzad Hassan]". Wolvin. No. ۴۶. pp. ۳۴-۳۷.

- Yaghoubi. Abdolkhaleq. (۲۰۰۳). "Conversation with Shirzad Hassan".
Golestaneh. fifth year. number ۵۳. pp. ۵-۷.